

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره دوم

تابستان ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۴

پدیده قهرمانگی در عصر عباسی (۲۳۲-۳۳۴ ق)

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۳

تاریخ تأیید: ۹۲/۵/۵

عباس احمدوند* زهرا امیری**

در عصر دوم خلافت عباسی (۲۳۲ - ۳۳۴ ق)، به ویژه در ایام خلافت مقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) با پدیده‌ای به نام قهرمانگی روبه‌رو می‌شویم. قهرمانه عنوان زنانی بود که واسطه حرم با دربار خلفا بودند و بسته به توانایی و نفوذشان وظایف مختلفی به آنان محول می‌شد. سلطه ترکان بر امور خلافت، ماهیت فردی و ضعف روز افزون مقتدر و کشمکش بر سر قدرت باعث گردید قهرمانه‌ها با بهره‌گیری از این شرایط به اعمال نفوذ در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بپردازند. آنان در امور مختلف خلافت، چون عزل و نصب وزرا، امیران و فرماندهان سپاه دخالت می‌کردند و صاحب مناصب حساس و مهمی چون قضا، خزانه داری و زندان‌بانی افراد برجسته شدند. این مقاله با بررسی این پدیده و معرفی تعدادی از قهرمانه‌های معروف عصر خلیفه مقتدر بالله، به مسئله حضور زنان در عرصه سیاست می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: پدیده قهرمانگی، مقتدر بالله، ام موسی، ثمال، زیدان.

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی.

** کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان.

مقدمه

در بیشتر زمان‌ها، تاریخ به وسیله مردان و درباره فعالیت آنان در موضوع‌هایی چون جنگ، دولت و سیاست نوشته می‌شد. به این خاطر، به طور معمول در وقایع تاریخی یا اسمی از زنان نیست و یا اگر یادی شده باشد بیشتر در نقش‌های قالبی جنسی، مانند همسر، مادر، دختر و معشوقه به تصویر کشیده می‌شوند و حضور و دخالت آنان در تاریخ نادیده گرفته می‌شود. در صورتی که زنان توانستند با وجود سرسختی‌های زیاد، حضور و خلاقیت خود را در طول قرن‌ها و دولت‌ها نشان دهند، بیشتر منابع تاریخی، دست‌آوردهای آنان را تحریف کرده‌اند یا نادیده گرفته‌اند. در صورتی که اگر منابع از حضور زنان در طول تاریخ سخن می‌گفتند نقش اساسی آنان نشان داده می‌شد.

موضوع این مقاله بیانگر تاریخ زنان است و می‌خواهد نشان دهد که زن در تاریخ سیاسی فقط وسیله‌ای برای لذت‌جویی نبوده است بلکه در پشت پرده سیاست، بنیان‌گذار حوادث و وقایع بسیار مهمی شده است. نمونه‌ای از این امر، زنانی با عنوان قهرمانه هستند که در خلافت اسلامی به خصوص دوره دوم خلافت عباسی، بنیان‌گذار وقایع بسیاری شدند.

۱. معنای لغوی و اصطلاحی قهرمانه

قهرمانه، مؤنث قهرمان، برگرفته از ریشه قهرم است که معرب آن به صورت کهرم نوشته می‌شود.^۱ برای واژه قهرمان معانی متعددی مانند وکیل و خزانه دار،^۲ پهلوان و دلاور، نگهبان و محافظ،^۳ مدیر، سرپرست، پیشکار^۴ و کدبانوی دربار آورده‌اند.^۵ بیشتر لغویان و مورخان قدیم و جدید، واژه قهرمانه را فارسی و معرب می‌دانند از جمله این افراد می‌توان به ابن‌اثیر،^۶ دینوری، سیبویه،^۷ ابن میثم بحرانی،^۸ مقریزی^۹ و میرزا حبیب‌الله خویی شارح نهج‌البلاغه^{۱۰} اشاره کرد. تنها تنوخی^{۱۱} اصل این واژه را یونانی می‌داند.

در معنای اصطلاحی قهرمانه نیز، تنوع به چشم می‌خورد و معانی متعددی مانند عهده‌دار مسائل دارالخلافت،^{۱۲} وزیر دربار که وظیفه‌اش رساندن نامه به خلیفه بود،^{۱۳} کسی

که به خاطر قدرت و عزتش، مسلط و محافظ زیردستانش است و قائم به امور مردان^{۱۴} درباره آن آورده شده است. از این رو، ارائه معنایی مشخص برای این اصطلاح با دشواری روبه‌رو است. به ویژه آن که نویسندگان، آرای گوناگونی در این زمینه آورده و تنها به اشاره‌ای کوتاه بسنده کرده‌اند.

با توجه به تعاریف بیان شده، تعریف کلی که می‌توان از آن داد عبارت است از: «قهرمانه، عنوان زانی بود که واسطه حرم با دربار خلفا بودند و وظایف مختلفی به آنان محول می‌شد. این وظایف بسته به توانایی و یا میزان محبوبیت ایشان در نزد خلیفه و مادرش بود». نکته قابل توجه این است که اصطلاح قهرمان را برای مردان و اصطلاح قهرمانه را برای زنان به کار می‌برده‌اند. از آنجا که زنان قهرمانه، اهمیت و نقش بیشتری داشته‌اند در این مقاله سعی می‌شود به آنان پرداخته شود.

ابن سعد در نقل جریان نامه خسرو پرویز به باذان حاکم یمن برای دست‌گیری حضرت رسول **6**، این واژه را به کار می‌برد.^{۱۵} در این جا اصطلاح قهرمان، به معنای کارگزار مورد اعتماد حاکم است. در ایران عصر ساسانی (۶۳۱ م) عناوینی نزدیک به این عنوان وجود داشته، عناوینی چون رئیس خدمتکاران، رئیس تشریفات، کارفرما، پیش‌کار و سرپرست حرمسرا^{۱۶} در این میان پیش‌کار یا کارفرما که مدیریت کاخ شاهی و خدمه را برعهده داشته است با عنوان قهرمان و قهرمانه بسیار نزدیک است.

در میان متون اسلامی در نامه سی و یک نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین حضرت علی **7**

در وصیت به فرزندش امام حسن **7** می‌فرماید:

کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار که زن گل بهاری است نه

قهرمانه.^{۱۷}

در کلام امام علی **7** دو کلمه به کار برده می‌شود که بر حسب سیاق جمله، باید

دارای معنایی متباین یا متضاد باشند؛ زیرا حضرت **7** آن دو کلمه را در محل تضاد به کار

می‌برد. بنابراین، چیزی که کلمه قهرمانه به آن اشاره دارد باید برعکس چیزی باشد که کلمه ریحانه به آن اشاره دارد. در قرآن کریم و آیه‌هایی که بهشت را توصیف می‌کند، کلمه ریحان به کار برده شده است، مانند:

پس اگر او از مقربان باشد، در روح و ریحان و بهشت پرنعمت است.^{۱۸}

روح و ریحان در کلام الهی به معنای رحمتی پس از رحمتی دیگر است. بنابراین امام **۷** این معنا را به استعاره می‌آورد تا موقعیت و نقش زن را در زندگی روشن سازد و زن را به زینده‌ترین وصف‌ها توصیف می‌کند. از آن‌جا که او را گل بهاری نامید، پس شامل تمام اوصافی است که گلی بهاری می‌تواند دارا باشد اما قهرمان کسی است که مکلف به انجام کارها و اجرای آنها می‌شود و اسلام زن را به انجام کارهای سخت مکلف نکرده است.

امام **۷** خواهان معاف کردن زنان از مشقت و تحمل مسئولیت‌هایی است که مافوق قدرت آنان است؛ چرا که واجبات خانواده، تربیت و آماده‌سازی نسل آینده، به وقت و تلاش فراوان نیاز دارد. بنابراین، مردان حق ندارند زنان را به انجام تکالیفی که خارج از قلمرو تکالیف آنان است، وادارند و به زن کاری بیش از توانایی‌هایش واگذار کنند.

۲. منصب قهرمانه

در سراسر عصر اموی (۴۰ - ۱۳۲ ق) جز یک نمونه، آن هم در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ق) که قهرمانی به نام سلیمان بن عبید داشت،^{۱۹} سخنی از کاربرد قهرمان و قهرمانه نیست. در عصر اول عباسی (۱۳۲ - ۲۳۲ ق)، زنان قهرمانه به سبب شرایط و موقعیت سیاسی و اداری، فاقد قدرت دخالت و تصمیم‌گیری در زمینه‌های مختلف حکومتی بودند. با این حال در این عصر قهرمان‌ها و قهرمانه‌هایی وجود داشتند. در دربار خلیفه مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) قهرمانی به نام واضح بود.^{۲۰} هم‌چنین در ایام حکومت هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ ق)، هیلانه^{۲۱} یکی از کنیزان او دارای عنوان قهرمانه می‌شود،

به طوری که خلیفه در مرگ این قهرمانه، بسیار غمگین شد و از خوردن امتناع کرد.^{۲۲} از ویژگی‌های عصر دوم عباسی (۲۳۲ - ۳۳۴ ق)، روی کار آمدن خلفای ضعیف و بی‌اراده، سلطه و نفوذ ترکان بر دستگاه خلافت عباسی، کنار نهادن تدریجی ایرانیان از دخالت در امور اداری و نظامی، دخالت سپاهیان و سربازان در اداره امور، گسترش رشوه و مصادره اموال کارمندان بزرگ حکومتی است. با توسعه روز افزون اقتدار نظامی ترکان و دخالت ایشان در امور دیوانی، سازمان اداری و تشکیلات دولت عباسی به شدت دست‌خوش اختلال شد. این دگرگونی از حکومت عربی به حکومت ترکی، نمودی از تحولی بود که همه بخش‌های مهم خلافت، آن را احساس می‌کرد و به ضعف قدرت خلیفه و در نهایت به فروپاشی آن منجر شد.

خلفای ناتوان که از تأمین مخارج عیش و نوش خود و سیر کردن و خشنود ساختن ترکان آزمند بازمانده بودند، اموال و دارایی کارگزاران و وزرا را مصادره می‌کردند، مناصب حکومتی را در معرض خرید و فروش می‌نهادند و کسانی متولی این مناصب حساس می‌شدند که جز به اندوختن ثروت و تاراج بیت‌المال و مصادره اموال مردم نمی‌اندیشیدند. بیشتر وزرا و کارگزاران دولت به جای آن که حامی و پشتیبان خلافت باشند موجب خطر و مایه تهدید آن می‌شدند. بدین ترتیب اقتدار و عظمت دیرینه آل عباس را بر باد رفت.

به سبب تشدید خطر، حکومت‌های مستقلی شکل گرفته و از بدنه خلافت جدا شدند. در نتیجه، وسعت حکومت عباسیان کاهش یافت و فقط عراق و برخی از مناطق فارس و اهواز در دست خلفا باقی ماند. در این مناطق نیز ناآرامی و آشوب سایه گسترانیده بود. مردم از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در فشار بودند و شورش‌های زیادی برپا می‌کردند. درگیری‌های فکری و عقیدتی نیز به این شورش‌ها دامن می‌زد. این عوامل سبب شده بود که قهرمانه‌ها در این عصر، به خصوص در ایام خلافت مقتدر بالله (۲۹۸ - ۳۲۰ ق) افزایش یابند و هم‌چون سایر مقام‌های سیاسی، اداری و نظامی در صدد کسب قدرت و جمع‌آوری ثروت باشند و از هر موقعیتی برای رسیدن به مقاصد خود استفاده کنند. یکی از مباحث مهم مربوط به قهرمانه‌ها این است که آن‌ها از میان چه افراد یا

طبقاتی برگزیده می‌شدند؟ آیا رسیدن به این مقام، مستلزم پیمودن مراحل بوده است یا خیر؟ چنان که تعیین وظایف تک تک آنان، وضعیت معیشتی و جایگاه اجتماعی ایشان بسیار مهم تلقی می‌شود. در کتاب *نشوار المحاضرة* نوشته تنوخ^{۳۳} در شرح داستان یکی از قهرمانه‌ها آمده است که او در ابتدا کنیزی ساده بود و حق رفتن به بیرون از کاخ را نداشت. او بسیار مشتاق به بیرون رفتن از کاخ بود تا زندگی مردم عادی را ببیند. بنابراین، تلاش زیادی کرد تا به قهرمانگی رسید و مسئول خرید مایحتاج کاخ ام‌المقتدر، مادر مقتدر بالله خلیفه عباسی شد و نقش واسطه تجاری را برای او ایفا می‌کرد. نمونه دیگر، مادر مقتدر عباسی است. او کنیزی رومی بود^{۳۴} که از خدمتکاری به قهرمانگی، ام‌ولدی^{۳۵} و سپس مادر خلیفه بودن رسید. هم‌چنین، می‌توان به قهرمانه نظم اشاره کرد. او در ابتدا کنیزی بیش نبود سپس از خدمتکاران ام‌المقتدر شد. بعد از مدتی با نشان دادن توانایی و لیاقت، مورد توجه ام‌المقتدر قرار گرفت و عنوان قهرمانه یافت و از خاصان او شد.^{۳۶}

در این روایت‌ها مشخص می‌شود که رسیدن به قهرمانگی دارای سلسله مراتب خاصی بوده است که پس از طی آن مراحل، شخص می‌توانست قهرمانه شود. با مطالعه زندگی قهرمانه‌های معروف می‌بینیم که بیشتر آنان از میان کنیزان بودند. هر چند مواردی وجود دارد که کنیز نبوده‌اند و شاید این امر به خاطر موقعیت اجتماعی پایین و محدودیت‌های بسیاری بود که بر کنیزان تحمیل می‌شد و آنان تمام سعی خود را می‌کردند تا با نشان دادن توانایی و استعدادهای خود آزاد شوند و به جایگاه بهتری مانند قهرمانگی دست یابند. با توجه به تعریف اصطلاحی قهرمانه، قهرمانه به واسطه حرمسرا با دارالخلافه گفته می‌شد اما در عصر دوم عباسی به دلیل شخصیت ضعیف خلفا و اوضاع آشفته حکومت، آنان پا را از وظایف خود فراتر نهادند و علاوه بر وظیفه اصلی، عهده‌دار مناصب دیگری شدند. البته باید اشاره کرد که در مواردی قهرمانه‌ای تنها به دلیل لطف و توجه خلیفه یا مادرش و بدون توجه به توانایی یا تجربه وی به هر منصبی گماشته می‌شد. نمونه آن قهرمانه ثمال است که با حمایت ام‌المقتدر بر منصب قضاء رُصافه^{۳۷} نشست.^{۳۸}

قهرمانه‌ها به دنبال هم روی کار می‌آمدند؛ یعنی بعد از فوت، عزل و برکناری یکی از آنان، دیگری جای او را می‌گرفت. به عنوان مثال، پس از مرگ قهرمانه فاطمه در سال ۲۹۹ ق، ام‌موسی جانشین او شد^{۲۹} و یا بعد از عزل و برکناری ام‌موسی، شمال قهرمانه دربار گشت.^{۳۰} قهرمانگی مخصوص خلفا و دربار آنها نبود، بلکه در قصور و دربار وزرا و امرا نیز چنین عنوانی رایج بود. برای نمونه، ام‌المقتدر برای خود قهرمانه‌ای مخصوص داشت که حسابدار و مسئول دخل و خرج املاک وسیعش بود^{۳۱} و وزیر علی‌بن فرات، قهرمانه‌ای به نام ام‌کلثوم داشت.

قهرمانگی هم‌چون سایر مقام‌های اداری دارای سلسله مراتبی چون انتخاب، نصب، عزل و داشتن حقوق بود و دارای دیوانی مخصوص به نام دیوان الحرم (قهرمانه بانوان دربار) بود. آنان هم‌چون دیگر مقامات، می‌توانستند مناصب حکومتی را عهده‌دار شوند، عزل و نصب کنند، دستور دهند و برای خود کاتب داشته باشند و چنان‌که مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند، اموالشان مصادر می‌شد و زندانی می‌گردیدند. قهرمانه‌ها با استفاده از موقعیت اجتماعی، نفوذ و تأثیری که در دستگاه خلافت داشتند، زندگی راحت و پرتجملی برای خود فراهم می‌کردند. بذل و بخشش‌های خلیفه و اطرافیانش به آنان و رشوه‌هایی که به علل مختلف می‌گرفتند سبب ثروتمندی آنان می‌شد.

آنان اطرافیانشان را تحت حمایت قرار می‌دادند، به بالاترین مقامات منصوب می‌کردند و برای ثروت‌مند شدن ایشان می‌کوشیدند. نمونه‌ای از آن احمد بن عباس، برادر ام‌موسی است که چندین بار به حمایت خواهرش، امیر حج شد.^{۳۲} هم‌چنین غریب الخال، برادر ام‌المقتدر یکی از افراد با نفوذ عصر مقتدر بود.^{۳۳} آنان املاک زیادی را در اقطاع داشتند و سالیانه، هزاران دینار درآمدشان بود. نقل شده است که به دنبال عزل قهرمانه ام‌موسی، دو میلیون دینار از او مصادره شد.^{۳۴} خانه‌های آنان در بهترین نقاط بغداد و در میان باغ‌های بزرگ ساخته می‌شد.^{۳۵} این موارد نشان می‌دهند قهرمانه‌ها بسیار ثروت‌مند و هم‌چون مقامات برتر آن زمان، زندگی مرفهی داشته‌اند. با این وجود، به طور قطعی نمی‌توان گفت که قهرمانگی هم‌چون سایر مقامات اداری، یک نوع مقام و منصب محسوب می‌شده

است. باید به این نکته نیز اشاره کرد که منابع نشان می‌دهند به جز قهرمانه ام‌موسی، سایر قهرمانه‌ها از میان کنیزان بودند.

۳. قهرمانه‌های معروف

۳-۱. قهرمانه ام‌موسی (۲۹۹ - ۳۱۰ ق)

یکی از زنان پر نفوذ در زمان خلافت مقتدر، قهرمانه ام‌موسی هاشمیه بود.^{۳۶} او در سال ۲۹۹ ق، بعد از غرق شدن فاطمه قهرمانه، جانشین او شد.^{۳۷} او دختر عباس بن سلیمان بن محمد بن ابراهیم، امام عباسی بود. وظیفه این قهرمانه، رساندن نامه‌های خلیفه و مادرش به وزرا و از وزرا به آنان بود.^{۳۸} او پس از مدتی نفوذ در دربار، پا را از اختیارش فراتر نهاد تا جایی که در تدبیر و برنامه‌ریزی امور با وزرا و فرماندهان مشارکت می‌کرد. او با مداخله زیاد در سیاست حکومت، به شخص صاحب نفوذی تبدیل شد و در راه به سوی کاخ بر اسب سوار می‌شد.^{۳۹} این بدون شک علو منزلت، قدرت، نفوذ تأثیر او بر ام‌المقتدر و مردان حکومتی را می‌رساند. پس او دارای قدرت زیادی در اداره امور خلافت بود تا آنجا که او «قهرمانه‌ای مسلط در هر چیزی از عزل، نصب، رد و قبول شد».^{۴۰}

قهرمانه ام‌موسی به وزرا اعتراض می‌کرد و آنان را به انجام و اجرای خواسته‌هایش مجبور می‌کرد. و در مواردی آنان را عزل، حبس و یا املاکشان را مصادره می‌کرد. این چیزی بود که برای وزیر، علی بن فرات^{۴۱} اتفاق افتاد. اختلاف شدیدی که بین او و ابن فرات پیش آمد، یکی از دلایل عزل وزیر از منصبش بود؛^{۴۲} زیرا ام‌موسی، وزارت عبیدالله بن یحیی خاقانی^{۴۳} را در سر داشت.^{۴۴} خود ام‌موسی، ابن فرات را ضرب و شتم کرد و دستور داد تا او را زندانی و شکنجه کنند و با او به نرمی رفتار نکنند.^{۴۵} وقتی شکنجه ابن فرات شدت یافت، عاجزانه از ام‌موسی طلب عفو کرد در حالی که التماس می‌کرد:

ای ام‌موسی مرا بکش؟ مرا بکش! این جزای من از توست و حق خدمت‌هایم

به تو.^{۴۶}

فعالیت قهرمانه‌ها، به آنان مجال اعمال قدرت در امور مختلف دربار را می‌داد. آنان

یکی از راه‌های مطمئن برای کسب قدرت دربار شدند. در طول وزارت ابوعلی خاقانی (۳۱۲ - ۳۱۳ ق)، افراد متقلب و مختلفی از طریق امموسی برای مقتدر نامه می‌فرستادند و وعده می‌دادند و درخواست مقام می‌کردند. برای نمونه، وقتی ابوالحسن بن ابی‌بغل نفوذ زیاد قهرمانه امموسی را دید نه تنها به او نزدیک شد، بلکه مال خوبی را به او بخشید و از او خواست برادرش ابوالحسین را که به اصفهان تبعید شده بود به وزارت برساند.^{۴۷} ابوالحسن، در این حین به برادرش، ابوالحسین نامه نوشت و از او خواست هر چه زودتر برای رسیدن به منصب وزارت در پایتخت حاضر شود. ابوبکر، برادر امموسی نیز به دنبال او فرستاده شد. برخی در راه، او را به وزیری خطاب می‌نمودند و برخی سرداران بغداد از او استقبال کردند.^{۴۸}

ابوعلی خاقانی وزیر، با شنیدن خبر به نزد مقتدر رفت و او را از موضوع باخبر نمود و شروع به گلایه کرد. خلیفه، او را نه تنها دلداری داد بلکه دستور داد هر دو برادر را دستگیر کنند^{۴۹} اما وزیر از ترس و غضب قهرمانه امموسی جرأت این کار را نداشت؛ زیرا می‌ترسید قهرمانه بر ضد او توطئه‌ای دیگر کند. پس، ابوالحسین را مأمور خراج زمین‌های اصفهان کرد و برادرش ابوالحسن را به عنوان عامل صلح^{۵۰} و مبارک^{۵۱} منصوب کرد.^{۵۲} با این که امموسی عامل روی کار آمدن ابوعلی خاقانی بود اما وقتی ابی بغل، رشوه بیشتری برای به وزارت رساندن برادرش به او می‌دهد، در صدد عزل او و روی کارآوردن برادر ابی بغل بر می‌آید. آن چه اهمیت داشت مقدار و مبلغ رشوه دریافتی بود. هر کس مبلغ بیشتری می‌داد وزیر می‌شد و کاردانی و تجربه، ملاک و معیاری برای وزارت نبود. نکته قابل تأکید در این جا، اشاره به قدرت و نفوذ قهرمانه‌ای است که منصب حساسی چون وزارت را در معرض خرید و فروش می‌گذارد.

در آخر ذیقعدده سال ۳۰۴ ق، هنگامی که امموسی به نزد وزیر علی بن عیسی^{۵۳} رفت تا درباره آن چه برای حرم و امور مربوط به آن به مناسبت عید قربان لازم بود، صحبت کند،^{۵۴} وزیر در این حین خوابیده بود. سُلّامه، حاجش به قهرمانه اجازه ملاقات با او را نداد و مؤدبانه از امموسی خواست منتظر باشد و یا در وقت دیگری مراجعه کند ولی امموسی

با عصبانیت خانه وزیر را ترک کرد.^{۵۵} وقتی علی بن عیسی از آمدن او باخبر شد، سعی کرد به هر وسیله، رضایتش را به دست آورد ولی بی‌فایده بود و نتوانست کاری کند.^{۵۶} ام موسی به نزد مقتدر و مادرش سیده رفت و شروع به گلایه کرد. او دروغ‌های زیادی درباره وزیر گفت و از آن دو خواست تا او را عزل و برکنار کنند. مقتدر به خاطر رضایت و خشنودی قهرمانه‌اش، دستور عزل و زندانی کردن وزیر را داد.^{۵۷} با این که او وزیری کاردان و با تدبیر بود ولی مقتدر به خاطر سوء تفاهمی کوچک و تنها به خاطر راضی نگهداشتن قهرمانه ام موسی، خلافت را در استفاده از تجربه‌های او بی‌نصیب کرد.

دخالت ام موسی، فقط محدود به امور سیاست و وزارت نمی‌شد، بلکه او در تعیین امیر حج هم دخالت می‌کرد. او توانست چندین بار برادرش، احمد بن عباس را امیر حج کند.^{۵۸} از عادت‌های آن زمان این بود که جاریه‌ها نمی‌توانستند با کسی به حج بروند، مگر این که از طبقه اشراف، رئیس طالبیان و یا عباسیان باشند. ام موسی بدون هیچ مخالفتی توانست با برادرش احمد بن عباس همراه مردم به حج رود و به خواسته‌اش برسد.^{۵۹}

در سال ۳۱۰ ق، خلیفه مقتدر بالله سخت بیمار شد. گفته می‌شود قهرمانه ام موسی، نامه‌ای به نزد یکی از کسان وی فرستاد و از تصدی خلافت با او سخن گفت. این موضوع بر خلیفه، مادرش و همه خواص وی آشکار شد. بنابراین ام موسی، خواهرش ام محمد و برادرش احمد بن عباس دستگیر شدند و اموال و سپرده‌های آنان مصادره شد.^{۶۰} در روایتی دیگر آمده است، چون ام موسی در جشن ازدواج دختر برادرش با ابوالعباس احمد بن اسحاق المتوکل علی الله، هزینه بسیار کرده بود زیاده‌روی کرد، دشمنانش توانستند در نزد مقتدر و مادرش وانمود کنند که او برای بیرون آوردن خلافت از دست مقتدر و دادن آن به ابن متوکل، فرزند دختر برادرش تلاش می‌کند و با این توطئه، او را سرنگون کردند.^{۶۱}

بنابراین ام موسی، خواهر او و برادرش به شمال قهرمانه سپرده شدند که به سنگ‌دلی و زیاده‌روی در شکنجه معروف بود. شمال از آنان، دارایی فراوان، جواهر، پوشاک، پرده، فرش و عطر بسیار گرفت تا آن جا که علی بن عیسی دیوانی جدید به نام «دیوان مقبوضات ام موسی و اسبابش» ایجاد کرد که در آن اموال و ملک‌های ام موسی، اقوام او و

کارمندانش ثبت شده بود. هم‌چنین، دبیری برای بازرسی این دیوان منصوب شد. گفته می‌شود یک میلیون دینار از وی مصادره کردند.^{۶۲} وقتی مبلغ مصادره از یک شخص، بسیار بالا بود، دیوانی خاص جهت اداره آن اموال و دارایی‌های مصادره شده، احداث می‌گردید. بدین ترتیب زندگی سیاسی یکی از قهرمانه‌های بزرگ خلافت عباسی به پایان رسید. او با وجود جایگاه و نفوذ سیاسی و اجتماعی که در دستگاه خلافت داشت نه تنها زندانی شد، بلکه اموال و املاک فراوانی که از طریق رشوه و فروش مشاغل حکومتی جمع کرده بود، از دست داد. او سرانجام در ربیع‌الاول سال ۳۲۷ ق وفات یافت.^{۶۳}

۳-۲. قهرمانه ثمال (۳۱۰-۳۱۷ ق)

ثمال در سال ۳۱۰ ق، به جای ام‌موسی، قهرمانه دربار شد.^{۶۴} در ابتدا او قهرمانه احمد بن عبدالعزیز بن ابی‌دلف بود. هرگاه ابی‌دلف از خدمت کاران و کنیزان خشمگین می‌شد، آنان را به ثمال می‌سپرد؛ چرا که او به سنگ‌دلی و افراط در شکنجه معروف بود.^{۶۵} با وجود مخالفت شدید فقها در تصدی امر قضاء به دست زنان، قهرمانه ثمال با حمایت ام‌المقتدر بر دیوان مظالم رُصافه منصوب شد تا در هر جمعه^{۶۶} به شکایت مردم از حاکمان و کارگزاران رسیدگی کند.^{۶۷} قاضیان، فقها و اعیان به او مراجعه می‌کردند.^{۶۸} مردم این کار را قبول نداشتند و کار ام‌المقتدر را در واگذار کردن امر قضاء به او زشت می‌دانستند و از او ایراد می‌گرفتند.^{۶۹} به خصوص زمانی که ثمال در ابتدای کار نتوانست این مأموریت را به خوبی انجام دهد و ام‌المقتدر مجبور شد قاضی ابی‌الحسن بن اشنانی را به کمک او بفرستد.^{۷۰} شاید عدم پذیرش و استمرار سنت و روشی که ام‌المقتدر به کار گرفت، دلیل و برهانی واضح و روشن بر عدم موافقت با او از نظر شرعی و عرفی باشد، هر چند این قاضی کارها را به درستی انجام می‌داد و به شکایات‌ها رسیدگی می‌نمود و آنها را ثبت می‌کرد.^{۷۱}

این چنین بود که یکی از قهرمانه‌های دربار خلافت، منصب حساس قضاء را در دست گرفت و نخستین قاضی زن مسلمان شد. او در ابتدای کار با موانع و مشکلاتی مواجه شد

و حتی مردم او را قبول نداشتند و انکارش می‌کردند، ولی چیزی نگذشت که با حکم او خوشحال و شاد می‌شدند؛ چرا که افراد مظلوم توانستند به حق خود برسند و از آنان رفع ظلم شود. مسعودی معتقد است برعهده گرفتن قضاء برای ثمال، نشانه‌ای از نشانه‌های سقوط خلافت عباسی در عصر خلیفه مقتدر بالله است. او در این باره می‌نویسد:

زنان بر منسک و تدبیر امور تسلط یافتند تا جایی که مادرش، ثمال قهرمانه

را در مجالس قضا، برای دادن رأی و نظر خواص و عوام می‌نشانند.^{۷۲}

آن چه به موقعیت و جایگاه ثمال قهرمانه می‌افزود، فقط به قضاء ختم نمی‌شد، بلکه به شکایت‌های مردم بر ضد مأموران ارشد مملکت نیز اختصاص داشت. از آن جا که حکم در شکایت‌ها، وابسته به نظر و امضای فقها نبود، بنابراین صاحب شکایت، آزادی بیشتری از قاضی هنگام صدور حکم داشت.^{۷۳} دخالت ام‌المقتدر در امر قضاء، ریشه در منافع او داشت. او افرادی را بر این مسند می‌نشانند که تجربه چندانی در امر قضاء نداشتند و خواسته‌های مخالف شرع و دین او را به راحتی اجابت می‌کردند. منفعت طلبی و مال دوستی ام‌المقتدر به جایی رسید که از قاضیان می‌خواست اموال و املاک اوقافی را آزاد کنند تا به راحتی مالک آنها شود و اگر با او مخالفتی می‌کردند آنان را عزل می‌کرد.

علاوه بر آن چه بیان شد، گاهی ام‌المقتدر به قاضیان دستور می‌داد اقدامات خاصی انجام دهند که مخالف با شرع و دین بود. او از قاضی احمد بن اسحاق بن بهلول خواست تا وقفی را حلال کند تا بتواند آن را خرج کند^{۷۴} اما قاضی نه تنها مخالفت کرد و از تهدیدش نترسید، بلکه گفت:

این اموال مسلمانان است و من هیچ‌گاه، آن را از وقف خارج نمی‌کنم.

بنابراین ام‌المقتدر او را عزل کرد و کس دیگری را به جای او نشانند.^{۷۵} مقتدر، برای قهرمانه ثمال احترام زیادی قائل بود و به همین سبب ثمال در او نفوذ زیادی داشت. در سال ۳۱۳ ق. وقتی نصر حاجب جایگاه او را در نزد خلیفه دید، نظرش را جلب کرد تا درباره عزل عبیدالله بن محمد خاقانی وزیر با او همکاری کند. این دو با هم به توافق

رسیدند و درباره کسی که به جای او شایسته وزارت باشد با هم مشورت کردند. ثمال، احمد خصیبی^{۷۶} را معرفی کرد که دبیر ام‌المقتدر بود و نصر، او را قبول داشت. بنابراین، اتهاماتی را به وزیر خاقانی وارد کردند و مقتدر را به عزل او تحریک نمودند. هنگامی که خاقانی وزیر عزل شد، خصیبی (وزارت: ۳۱۳ - ۳۱۴ق) به وزارت رسید.^{۷۷} وقتی ام‌المقتدر دید خصیبی به کارهای وزارت مشغول است از قهرمانه ثمال خواست کاتبی را برای او انتخاب کند که به املاک و امور مربوط به آن بپردازد. ثمال، عبدالرحمن بن محمد بن سهیل را برگزید و او کارهای ام‌المقتدر را برعهده گرفت.^{۷۸} این قهرمانه در اواخر سال ۳۱۷ ق وفات یافت و اموال زیادی را بر جای گذاشت.^{۷۹}

۳-۳. قهرمانه زیدان

زیدان نام زن پر نفوذ دیگری در عهد خلافت مقتدر بالله است که بسیار مورد اعتماد خلیفه بود تا جایی که در دار الخلافه برای او خانه مخصوصی، معروف به دار زیدان اختصاص داده بود.^{۸۰} او زندانبان بود و زندان او جایگاه افراد برجسته و صاحب نفوذی چون وزرا، امرا و فرمانروایان بود.^{۸۱} متأسفانه منابع، اطلاعات قابل توجهی درباره بخش خصوصی زندگی قهرمانه زیدان ارائه نمی‌کنند. با این همه از شواهد و قراین بر می‌آید که وی رضایت خلیفه مقتدر و مادرش ام‌المقتدر را با نشان دادن وفاداری به خود جلب کرده بود. او علاوه بر زندانبانی، خزانه‌دار خلیفه بود.^{۸۲}

هر چیزی که خلیفه می‌خواست باید از طریق ملازمانش اقدام می‌کرد. از این رو، قهرمانه‌ها با مردان صاحب نفوذ خلافت، رابطه مستحکمی داشتند و نقش رابط خلیفه و مادرش را ایفا می‌کردند. زندانی شدن مقامات برجسته در نزد زیدان، به او این فرصت را می‌داد تا با واسطه شدن در نزد خلیفه، از مدت حبس آنان بکاهد و از این طریق با اشخاص پرنفوذ، رابطه دوستانه برقرار کند. او رشوه‌های کلانی در این خصوص به دست می‌آورد و رشوه دهندگان در زمینه حفاظت از او، در صورت بخشش یا تخفیف زندان متعهد می‌شدند.^{۸۳} در آن دوران افرادی که به طور موقت، مغضوب خلیفه می‌شدند، اگر

حامی داشتند قدرت و نفوذ از دست رفته خود را یکبار دیگر به دست می‌آوردند. نقش و نفوذ زیدان در دار الخلافه به حدی بود که از امور سری و حتی افکار و مقاصد خلیفه آگاهی داشت. درباره یک نمونه آن، مسکویه می‌نویسد:

زمانی که ابن فرات - در وزارت دومش (۳۰۴ - ۳۰۶ ق) - زندانی زیدان بود، مقتدر به اموال او چشم طمع داشت و یا به عبارتی به زوال و نابودی او فکر می‌کرد. زیدان، او را از فکر و نقشه مقتدر باخبر کرد. در نتیجه، ابن فرات تصمیم گرفت تا پول لازم را برای خلیفه فراهم کند تا دوباره او را به وزارت برساند.^{۸۴} ابن فرات برای قدردانی و تشکر از زیدان، زمین‌هایی را در منطقه کسگر دجله و مستغلاتی در بصره به او بخشید.^{۸۵}

ابن فرات در طول حیاتش برای این قهرمانه احترام زیادی قائل بود و از او حمایت و پشتیبانی می‌کرد و موقعیت او را در مقابل رقیبان و مخالفانش محکم و استوار می‌ساخت.^{۸۶} به این شکل، ابن فرات با کمک قهرمانه زیدان رهایی یافت و ارتباط دوستانه این دو محکم و پابرجا باقی ماند. پس این که علی بن عیسی در سال ۳۰۴ ق از وزارت برکنار شد، او را به قهرمانه زیدان سپردند.^{۸۷} وزیر عزل شده از ترس محسن بن فرات، پسر وزیر علی بن فرات از زیدان کمک خواست تا مانع تسلیم او به وزیر ابن فرات شود. قهرمانه با کمک ام‌المقتدر، از این کار جلوگیری کرد.^{۸۸} او به این شکل جان علی بن عیسی را نجات داد.

هم‌چنین وقتی مقتدر، اموال و جواهرات زیادی را بین زنان، جاریه‌ها و بقیه افراد نزدیک به دربار توزیع و تقسیم می‌کرد، قهرمانه زیدان، سهم کامل خود را از بخشش‌های خلیفه دریافت کرد. سهم او از این بخشش‌ها، تسبیحی بود که در نایابی و گران‌بهای ضرب‌المثل شده بود و به تسبیح زیدان معروف شد.^{۸۹} این تسبیح، سی مروارید به یک اندازه و وزن داشت^{۹۰} که وزن آن را سه مثقال گفته‌اند.^{۹۱} ثعالبی^{۹۲} در کتاب *ثمار القلوب*، قیمت آن را سی هزار دینار می‌داند.

نکته قابل تأکید این است که خلیفه و زبیر، چون نگرهبانی و محافظت از خزانه را به یک قهرمانه داده بود. این نشان می‌دهد مقتدر تا چه حد به زنان وابسته بود و به آنان اعتماد داشت که چنین مقام حساسی را به آنان می‌سپرد. از همین جا می‌توان نتیجه گرفت اگر افرادی غیر امین، عهده‌دار خزانه خلافت می‌شدند تا چه میزان می‌توانستند به آن دست‌درازی کنند و این به معنای از بین رفتن و نابود شدن هیبت و جلال خلافت و حرمت آن بود. همان‌گونه که اسراف و بخشش‌های بی‌جای مقتدر به زنان از خزانه خلافت بدون آن که به نتایج زیان‌بار آن بیانده‌شد، آثاری سوء به دنبال داشت.

عیسی بغدادی، معروف به سوسسته، طبیب معروف زیدان بود.^{۹۳} این طبیب با وزیر ابن فرات، رابطه دوستی محکمی داشت. او علاوه بر طبابت، نامه‌هایی را بین وزرا و قهرمانه زیدان رد و بدل می‌کرد.^{۹۴} این نکته، مقام و منزلت یکی از قهرمانه‌های قصر خلافت را آشکار می‌سازد؛ زیرا یکی از اطبای معروف آن زمان به او خدمت می‌کرد و نقش پیک را برای او داشت.

قهرمانه زیدان در تعلیم و تربیت فرزندان خلیفه، نیز دخالت می‌کرد و از تربیت کنندگان می‌خواست آنان را چون عالمان تربیت نکنند. قاضی حسین بن اسماعیل محابیلی از کسانی بود که به تربیت ابوالعباس محمد بن مقتدر بالله می‌پرداخت. او نسبت به تعلیم و تربیت ابوالعباس تلاش بسیار می‌کرد و از قهرمانه زیدان خواست تا به شیخ صولی، یکی از تربیت‌کننده‌های ابوالعباس پاداشی دهد^{۹۵} اما قهرمانه زیدان پاسخ داد:

همانا این همه نیکی و فضایل این مرد در نزد ام‌المقتدر و کسی که به او

خدمت می‌کند کار زشت و قبیحی است. پس از جانب من به او بگو: فلانی

آنچه می‌خواهیم این است که فرزندانمان ادیب باشند و از رده علما نباشند و این

پدر آنان است که علامت و مشخصه آن را نداشت و دیدیم آن چه را دوست

داشتیم، پس این‌گونه باش.^{۹۶}

از این روایت می‌توان نتیجه گرفت زنان دربار خواهان خلفای ضعیف بودند؛ زیرا خلیفه ضعیف مساوی با سلطه بیشتر آنان بود. هر چه او ضعیف‌تر می‌بود سلطه آنان بیشتر می‌شد و اگر خلفا همچون عالمان تربیت می‌شدند، سلطه و نفوذ آنان در خطر می‌افتاد. بنابراین، از تربیت‌کنندگان می‌خواهند آنان را همچون پدرشان تربیت کنند تا منافع‌شان محفوظ باشد و نفوذشان ادامه یابد.

۴. سیر افول پدیده قهرمانگی

منابع، اطلاعات قابل توجهی درباره سیر افول پدیده قهرمانگی نمی‌دهند ولی با توجه به اشاره برخی از آنها می‌توان گفت که این عنوان در دوره خلفای بعدی نیز وجود داشته است. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خلیفه قاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ ق) قهرمانه‌ای به اسم اختیار داشت. یکی از کارهای مهم این قهرمانه، کمک به محمد بن قاسم بن عبیدالله برای رسیدن به منصب وزارت قاهر بود.^{۹۷} هم‌چنین خلیفه مستکفی (۳۳۳ - ۳۳۴ ق) قهرمانه‌ای به نام حُسن داشت، زنی شیرازی که به فارسی و عربی صحبت می‌کرد.^{۹۸} این زن یکی از عاملان اصلی عزل خلیفه متقی (۳۲۹ - ۳۳۳ ق) و روی کار آمدن عبدالله بن مستکفی بود.^{۹۹} حُسن شیرازی، بعد از این که موفق به تثبیت و روی کار آمدن مستکفی شد، نام خود را از حُسن شیرازی به علم شیرازی تغییر داد. او امور خلافت را در دست گرفت^{۱۰۰} و عنوان قهرمانگی دربار مستکفی را دریافت کرد.^{۱۰۱}

وقتی ابوحنسین احمد بن بویه به بغداد آمد با خلیفه بیعت نمود، جان افراد بسیاری را تضمین کرد که یکی از آنان، همین قهرمانه دربار بود. مستکفی به احمد بن بویه، لقب معزالدوله داد^{۱۰۲} اما پس از مدتی میان ایشان اختلاف افتاد. یکی از علل آن، جشنی بود که قهرمانه علم به افتخار سرداران دیلم برپا کرد و معزالدوله گمان کرد این جشن یک توطئه بر ضد اوست.^{۱۰۳} بنابراین به افراد مورد اعتماد خود فرمان داد به سراغ خلیفه مستکفی رفتند و او را کور کردند.^{۱۰۴} بعد از کور کردن خلیفه، قهرمانه علم نیز دستگیر شد و چهل هزار دینار از او مصادره کردند و زبانش را بریدند.^{۱۰۵}

این بود سرنوشت زنی که توانست یکی از خلفای عباسی را روی کار آورد و با قدرت در امور خلافت دخالت کند اما فقط به خاطر سوءتفاهم، جان خود را از دست داد و عامل قتل خلیفه عباسی شد. شاید این جشن بهانه‌ای بیش نبود؛ زیرا قهرمانه علم گرداننده اصلی خلافت مستکفی بود. وقتی معزالدوله، قدرت زیاد علم شیرازی و بازیچه بودن مستکفی را دید، ترسید مبدا علم، سپاهیان را بر ضد وی تحریک کند و یا شاید او را رقیبی برای خود می‌پنداشت.

هم‌چنین، عزالدوله بختیار بویه (۳۵۶ - ۳۶۷ ق) قهرمانه‌ای به نام تحفه داشت.^{۱۰۶} خلیفه المقتدی بامرالله (۴۶۷ - ۴۸۷ ق) نیز قهرمانه‌ای داشت که نامش شمس‌النهار بود و در حین مرگ خلیفه را بر بالینش بود.^{۱۰۷} با توجه به این که اشاره‌های قابل توجهی درباره قهرمانه‌ها در منابع نیست ولی نمی‌توان گفت این پدیده در این دوران از میان رفته است. از سوی دیگر، هر چند در دربار خلفا، امرا و حکما چنین عنوانی دیده نمی‌شود ولی عناوینی مانند آن و یا نزدیک به آن، مثل گیس سفید و کدبانوی دربار وجود داشته است.

نتیجه‌گیری

در عصر دوم عباسی، به دلیل ضعف خلفا، سلطه و نفوذ ترکان، بی‌کفایتی وزرا و کارگزاران زمینه برای دخالت و حضور قهرمانه‌ها فراهم شد. بزرگ شدن مقتدر از کودکی در میان زنان و کنیزان و کم بودن سن وی به هنگام به خلافت رسیدن، او را چنان تحت تأثیر زنان قرار داده بود که در هر کار ریز و درشت، حتی امور مهم حکومتی از مشورت با مادر و قهرمانه‌هایش غفلت نمی‌ورزید. از این رو، مداخله قهرمانه‌ها در مسائل جاری خلافت، امری اجتناب‌ناپذیر بود.

تماس و مراوده او با زنان، به مراتب بیشتر از تماسی بود که با رجال حکومت داشت. به این خاطر، عده‌ای از آنان، حتی زودتر از وزیر از نیات خلیفه درباره مسائل حکومتی آگاه می‌شدند. ایشان با این نفوذ، نه تنها اعمال قدرت می‌کردند، بلکه به سبب ارتباط با خلیفه و صاحبان قدرت، درآمدی بالا و شأنی والا داشتند. هم‌چنین، با پشتوانه قدرت خود، در

مسائل گوناگون اعمال نفوذ می‌کردند و بزرگان حکومت حتی علما، دانشمندان و پزشکان به آنان خدمت می‌کردند و درخواست‌های خود را از طریق آنان به خلیفه می‌رساندند. تأثیر آشکار قهرمانه‌ها در سیاست تا آن‌جا بود که سیره اخلاقی و سیاسی خلفایی چون مقتدر را تا آخر عمر رقم می‌زدند.

گاه حضور و دخالت قهرمانه‌ها در سیاست، عواقب شومی را به دنبال داشت. آنان، حکومت عباسی را از داشتن وزرا، فرماندهان و کارگزاران با کفایت بی‌نصیب کردند، چه بسا وزرا و فرماندهان کاردانی بودند که تنها به خاطر سوء تفاهم‌های کوچک و بی‌قدر، به واسطه آنان عزل و برکنار می‌شدند. در این بین، آن‌چه اهمیت داشت مقدار و مبلغ رشوه دریافتی بود، هر کس مبلغ بیشتری می‌داد صاحب منصب مورد نظر می‌شد. در واقع کاردانی و تجربه، ملاکی برای گرفتن مقام و منصب نبود. آنان برای حفظ نفوذ و تأثیر سیاسی خود، هر کس را که مانع رسیدن به اهدافشان می‌دیدند با همکاری ترکان کنار می‌زدند و کسی را که مطیع و مدافع حقوقشان بود به قدرت می‌رساندند. در این بین، خلیفه تنها به اسم خلافت اکتفا کرده بود.

دخالت و نفوذ آنان در امور سیاسی خلافت، اعتراض و شورش سپاهیان را به دنبال داشت. سپاهیان با هر بهانه کوچکی شورش می‌کردند و خواهان حقوق و مزایای بیشتر بودند. از طرفی بخشش‌ها و اسراف‌های بی‌جای مقتدر از دارایی‌ها و جواهرات بیت‌المال در میان کنیزان، قهرمانه‌ها و بزرگان حکومت، خزانه خلافت را تهی ساخت و این امر نتایجی سوئی، مانند شورش مداوم سپاهیان را به دنبال داشت که پس از سه بار عزل و نصب، عاقبت به دست آنان در سال ۳۲۰ ق کشته شد.

پی نوشت‌ها

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۴۵۶؛ محمد بن محمد زبیری، *تاج العروس من الجواهر القاموس*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴، ج ۱۷، ص ۵۹۹.
۲. ابن قتیبه دینوری، *عیون الاخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ابوالفرج اصفهانی، *الغانی*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۷۶؛ ابوعلی محسن تنوخی، *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*، بیروت: بی‌نا، ۱۳۱۹ - ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۳۷۰.
۳. شهاب الدین نویری، *نهاية الأرب فی فنون الأدب*، تحقیق عبدالحمید ترحینی، بیروت: انتشارات محمد علی بیضون، ۱۴۲۴، ج ۲۳، ص ۳۳؛ علی اکبر دهخدا، *لغت نامه*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹، ج ۲۹، ص ۵۳۸.
4. DEBRUN.J.J.P. KAHRAMAN – NAMA. 2002, 5: 445.
۵. عبدالحسین زرین کوب، *روزگاران*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱، ص ۲۳۹.
۶. عزالدین ابوالحسن علی ابن اثیر، *النهاية فی غریب الحدیث والاثیر*، قم: مطبوعات اسماعیلیان، ۱۴۸۰، ج ۴، ص ۱۲۹.
۷. زبیدی، *پیشین*، ص ۵۹۹.
۸. میثم بن علی بن میثم بحرانی، *شرح نهج البلاغه*، بی‌جا: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۵۹.
۹. تقی‌الدین مقریزی، *امتاع الاسماء بما للرسول من الابدان و الاموال و الحفدة و المتاع*، بی‌جا: چاپ عبدالمجید نسی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

۱۰. میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی، *منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، مصحح سید ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸، ج ۲۰، ص ۳۶.
۱۱. ابوعلی محسن تنوخی، *پیشین*، ج ۴، ص ۳۷۰.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. ابن منظور، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۱۱۷؛ زبیدی، *پیشین*، ص ۵۵۹.
۱۵. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، تصحیح محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۹؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۵۵.
۱۶. تورج دریایی، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶ - ۱۳۷.
۱۷. *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.
۱۸. واقعه (۵۶) آیه‌های ۸۸؛ ۸۹.
۱۹. احمد بن یحیی بلاذری، *جمل من انساب الاشراف*، تصحیح سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۰۸.
۲۰. طبری، *پیشین*، ج ۸، ص ۱۶۸؛ ابوالفرج ابن جوزی، *المنتظم تاریخ الامم و الملوک*، تصحیح محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۸، ص ۳۱۵.
۲۱. گویند به آن خاطر او را هیلانه نامیدند که چون دستوری صادر می‌کرد پی‌در پی بر آن مأمور فریاد می‌کشید که هی الان.
۲۲. ابن جوزی، *پیشین*؛ شمس‌الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام*، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۱۱۱؛ ابوالفراء اسماعیل بن کثیر دمشقی، *البدایة و النهایة*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

۲۳. تنوخی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۲.
۲۴. ابوالحسن مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره: دارالاصاوی، مؤسسه نشر المنهاج الثقافة الاسلامیة، بی تا، ص ۳۲۶.
۲۵. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۱؛ کنیزی که از مولی صاحب فرزند می شد، ام ولد خوانده می شد. از این رو، مالک نمی توانست کنیز ام ولد را به رهن دهد، بفروشد یا ببخشد. عبدالله بن احمد بن قدامه، *المغنی*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۷۲، ج ۷، ص ۱۳۱.
۲۶. ابن اثیر، همان.
۲۷. خلفا جایگاه هایی برای خود، خارج از شهر می ساختند که به رصافه مشهور بوده است. منظور از رصافه در این جا رصافه بغداد است. شهاب الدین یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵، ج ۹، ص ۴۶.
۲۸. طبری، پیشین، ص ۲۲۷.
۲۹. تنوخی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴؛ احمد بن محمد مسکویه، *تجارب الامم و تعاقب الامم*، تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۷۲.
۳۰. همان، ج ۴، ص ۳۷۰؛ همان، ص ۱۴۱.
۳۱. محمد بن شاکر کتبی، *فوات الوفیات*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۷۱.
۳۲. ابوعلی محسن تنوخی، *الفرج بعد الشدة*، تحقیق عبودشالچی، بیروت: دارصادر، بی تا، ج ۲، ص ۴۴.
۳۳. همان، ج ۳، ص ۹۴.
۳۴. مسکویه، پیشین، ص ۳۲۵.
۳۵. تنوخی، پیشین، ص ۳۶۸.
۳۶. نویری، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۳.

۳۷. تنوخی، پیشین، ص ۴۴؛ مسکویه، پیشین. فاطمه یکی از قهرمانه‌های خلیفه مقتدر و مادرش ام‌المقتدر بود. وی در سال ۲۹۷ ق و به قولی ۲۹۹ ق، وقتی در یک روز طوفانی با قایقی از دجله می‌گذشت، غرق شد. در تشییع جنازه‌اش جمعیت زیادی اعم از فرماندهان، قضات، بزرگان، و کارگزاران حکومت شرکت کردند. این روایت بیان‌کننده این نکته است که این قهرمانه از منزلت بسیار والایی برخوردار بوده است.

۳۸. تنوخی، همان؛ مسکویه، پیشین، ص ۷۲.

۳۹. ابو محمد بن حزم، *جمهرة انساب العرب*، تصحیح لجنة من العلماء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳، ص ۳۲. کنیزان و جاریه‌ها حق بیرون رفتن از کاخ را نداشتند و فقط زنان آزاد و قهرمانه‌ها می‌توانستند آزادانه به بیرون کاخ رفت و آمد داشته باشند.

۴۰. محمد ذهنی افندی، *مشاهیر النساء*، بی‌جا: دارالطباعة العامرة، ۱۲۹۴، ج ۱، ص ۹۸.

۴۱. علی بن فرات سه بار در زمان خلافت مقتدر به وزارت رسید و در مجموع شش سال وزارت کرد. ابن طقطقی، *الفخری فی آداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، مصر: بی‌نا، ۱۳۴۰، ص ۲۶۵.

۴۲. عمادالدین اسماعیل بن علی ابوالفداء، *المختصر فی اخبار البشر*، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۳۴۸، ج ۳، ص ۸۳ - ۸۴.

۴۳. خاقانی، مردی کوتاه فکر، عامی بود و به خاطر نادانی و سفاهتش، ملعبه و مضحکه افراد بود (صابی، *تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*، بغداد: چاپ عبدالستار احمد فراج، ۱۹۵۸، ص ۲۶۳ - ۲۷۶). به سرعت عزل و نصب می‌کرد. چنان‌که برای یک شغل چند نفر را پی در پی منصوب کرد (ابن طقطقی، پیشین، ۲۶۷)؛ زیرا از هر کدام رشوه‌ای گرفته بود (همان). بنابراین روایت عریب بن سعد قرطبی، (عریب بن سعد قرطبی، *صلة تاریخ الطبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، بی‌تا، ص ۳۹) خاقانی در مدت یازده روز، یازده بار عامل بادوریا را عوض کرد.

۴۴. صابی، پیشین، ص ۲۴۷.

۴۵. همان.
۴۶. تنوخی، پیشین، ج ۵، ۵۰ - ۵۵.
۴۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۶۴.
۴۸. مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۷۴.
۴۹. تنوخی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۳.
۵۰. شهری نزدیک بصره (یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۴۲۱).
۵۱. شهری در نزدیکی بصره، (همان، ج ۵، ص ۵۱).
۵۲. طبری، پیشین، ج ۱۱، ۲۰۱؛ صابی، پیشین ۱۶۰؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ۹۸.
۵۳. علی بن عیسی دوبار در زمان خلافت مقتدر به وزارت رسید و در مجموع شش سال وزارت کرد.
۵۴. مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۹۵.
۵۵. ابن اثیر، پیشین، ابن خلدون، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، تصحیح خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۶۰.
۵۶. ابن خلدون، همان.
57. H. BOWEN (1986), 71: 386 – 388.
۵۸. تنوخی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۹۵؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۳۰.
۵۹. آدام متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، تصحیح محمد عبدالهادی ابوایده، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۱.
۶۰. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۹۵.
۶۱. مسکویه، پیشین، ص ۱۴۱.
۶۲. همان.

۶۳. ابوبکر صولی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.
۶۴. تنوخی، *الفرج بعد الشدة*، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۰؛ مسکویه، پیشین.
۶۵. محمد بن عبدالملک همدانی، *صلة التاريخ الطبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف، بی تا، ۲۲۷.
۶۶. همان.
۶۷. مسعودی، پیشین، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۸۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۸.
۶۸. ابن جوزی، همان؛ ذهبی، پیشین، ج ۲۳، ص ۲۶.
۶۹. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۷.
۷۰. شهاب الدین ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، تصحیح الأرناؤوط، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۲۹.
۷۱. طبری، پیشین.
۷۲. مسعودی، پیشین، ۳۲۸.
۷۳. حمدان عبدالمجید کبسی، *عصر الخلیفة المقتدر بالله*، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۹۴، ص ۹۲.
۷۴. ابن جوزی، پیشین، ۲۹۴ - ۲۹۵؛ ابن کثیر، پیشین، ص ۱۶۵.
۷۵. تنوخی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۲؛ برای اطلاع بیشتر درباره قضاوت زنان به مقاله، «نگرشی نو به ادله ناظر به قضاوت زنان در فقه امامیه و رویه عملی حقوق موضوعه ایران» نوشته عباس کریمی و مصطفی مظفری در مجله پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، ص ۴۵ - ۲۵ و به مقاله «قضاوت زنان در قرآن و سنت» سهراب مروتی و عبدالجبار زرگوش نسب در مجله پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، ص ۲۴ - ۵ مراجعه کنید.
۷۶. خصیبه از کار حکومتی توبه کرده بود ولی چون این کار بلند پایه به او واگذار شد،

توبه را شکست و مردم او را مرتد خواندند (مسکویه، پیشین، ۲۱۱). وی در تمام دوران وزارتش مست بود. به گفته مسکویه، خصیبه در هشیاری نیز خمار بود و حالی برای کار نداشت. امور مهم را به دیوان‌ها واگذار کرده بود و فقط فهرست کوتاهی از نامه‌های خیلی مهم را بررسی می‌کرد. دیگر کارها را به ابوالفرج نصرانی سپرده بود و متهورانه اموال مردم را مصادره می‌کرد (همان).

۷۷. قرطبی، پیشین، ۱۰۹ - ۱۱۰.

۷۸. مسکویه، پیشین.

۷۹. قرطبی، پیشین، ۱۲۵؛ ذهبی، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۸۰. تنوخی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸.

۸۱. همان.

۸۲. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۳؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۴.

83. EIChick (2005), p 10.

۸۴. مسکویه، پیشین، ص ۱۲۰ - ۱۲۲.

85. EIChick (2005), p 10.

۸۶. همان.

۸۷. مسکویه، پیشین، ص ۹۵.

۸۸. پیشین، ص ۲۳۱.

۸۹. تنوخی، پیشین، ص ۳۲۴؛ ثعلبی، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد

ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، بی‌تا، ص ۱۹۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۴؛

ذهبی، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۹۷.

۹۰. جارالله زمخشری، ربیع الابرار و نصوص الاخیار، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ ق،

ج ۴، ص ۴۴۱.

۹۱. ذهبی، پیشین، ج ۲۳، ص ۳۹۷.

۹۲. ثعالبی، پیشین.
۹۳. جمال الدین ابن قفطی، *تاریخ الحكماء*، بی‌جا: لایپزیک، ۱۹۰۳، ص ۲۴۹.
۹۴. کبسی، پیشین، ص ۹۶.
۹۵. صولی، پیشین، ص ۲۶.
۹۶. همان.
۹۷. تنوخی، *نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة*، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۵.
۹۸. تنوخی، *الفرج بعد الشدة*، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۱.
۹۹. ذهنی افندی، پیشین، ج ۲۵، ص ۲۶.
۱۰۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۴۲۱.
۱۰۱. غریغوریوس ملطی ابن عبری، *تاریخ مختصر الدول*، تصحیح انطون صالمان یسوعی بیروت: دارالدمشق، ۱۹۹۲؛ ذهنی افندی، پیشین، ص ۲۶.
۱۰۲. ذهنی افندی، همان.
۱۰۳. ابن عمرانی، پیشین، ص ۱۷۶؛ عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر، ص ۲۳۹.
۱۰۴. تنوخی، پیشین، محمدرضا حکیمی، *اعیان النساء عبر العصور المختلفة*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، ص ۳۳۳.
۱۰۵. مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۳؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۴۵۱.
۱۰۶. تنوخی، *نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة*، پیشین، ص ۳۴۷.
۱۰۷. ابن اثیر، پیشین، ص ۲۳۰ - ۲۳۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۴۶.